

نقد و بررسی کارکرد رویه سلبی در صورت‌بندی فیزیکالیسم

مهدی غیاثوند*

چکیده

مقاله حاضر به‌طور کلی، تأملی است درباره کارکرد رویه سلبی در صورت‌بندی فیزیکالیسم و نقد دو مورد از تقریرات مبتنی بر این رویکرد. از آنجاکه سیر تاریخی مفهوم «ماده» پر پیچ و خم و شاهد دگرگونی‌های بسیار بوده است، در فلسفه علم قرن بیستم تلاش‌هایی انجام پذیرفت تا با جایگزینی تعبیر «فیزیکی» با تعبیر «مادی»، مجموعه این دگرگونی‌ها و دلالت‌های معنایی بارشده بر این مفهوم زیر یک چتر واژگانی واحد شود. اصل ایده این تلاش‌ها مورد قبول عام فلاسفه مذکور واقع شده و در حوزه‌های گوناگون فلسفه معاصر به کار رفته است. اما چگونگی جایگزینی مذکور به سبب ایجاد برخی دشواری‌ها در مورد صدق فیزیکالیسم و ظهور پاره‌ای تبعات

* دانشجوی دکترای فلسفه دانشگاه تهران، پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

درباره تعیین ارزش صدق آن، کانون اختلافاتی چند قرار گرفته است که به طور کلی در سه دسته قابل تقسیم‌بندی هستند. نگارنده در مقاله حاضر، ابتدا به طرح یک دسته‌بندی سه‌گانه از انواع رویکردها به تعیین محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» خواهد پرداخت و در این مسیر ضمن اشاره‌ای بسیار اجمالی به دو مورد از این رویکردها، تمرکز خود را متوجه دو تقریر متأخر از رویکرد سوم موسوم به «سلبی» خواهد کرد. این دو تقریر عبارت‌اند از تقریر سلبی و مبتنی بر روان‌شناسی رشد «ورلی» و تقریر «ویلسون» که ناظر به به‌کارگیری توأمان رویه سلبی و اتخاذ رویکرد غیرمستقیم و توسل به علوم طبیعی و به‌طور خاص علم فیزیک است. در نهایت نیز به نقد و تحلیل این دو تقریر خواهد پرداخت و بر مبنای این نقدها ملاحظاتی انتقادی را درباره اصل ایده فیزیکیسم، طرح خواهد کرد.

واژگان کلیدی: رویه سلبی، فیزیکیسم، فیزیکی، قید *NFM*، روان‌شناسی رشد.

مقدمه

از آنجاکه سیر تاریخی مفهوم «ماده» پر پیچ و خم و شاهد دگرگونی‌های بسیار بوده است، در فلسفه علم قرن بیستم تلاش‌هایی به کار گرفته شد تا با جایگزینی تعبیر «فیزیکی» (Physical) با تعبیر «مادی»، مجموعه این دگرگونی‌ها و دلالت‌های معنایی بارشده بر این مفهوم، زیر چتر واژگانی واحد شود. اصل ایده این تلاش‌ها مورد قبول عام فلاسفه مذکور واقع شده و در حوزه‌های گوناگون فلسفه معاصر به کار رفته است. یکی از حوزه‌هایی که در آن، تعبیر «فیزیکی» به شدت رایج شده و جایگزین نیای مفهومی خود، یعنی تعبیر «مادی» شده است، فلسفه ذهن است که در آن اغلب از اصطلاح فیزیکیسم (Physicalism) به جای مادی‌انگاری (Materialism) استفاده می‌شود. بنابراین، فیزیکیسمی که در ابتدای ظهور خود و در آثار پوزیتیویست‌هایی چون نوربات ذیل بحث وحدت علوم و تأکید بر خصیصه بنیادین علم فیزیک در قیاس با سایر علوم مطرح می‌شد

(ر.ک: نویرات، «فیزیکالیسم»، ترجمه علی مرتضویان، ارغنون، ج ۸ و ۷)، این بار و با جایگزینی تعابیر «ماده» و «فیزیک» در قامت ایده‌ای هستی‌شناختی ظهور و بروز دارد. بر مبنای یک برداشت کلی از این فیزیکالیسم هستی‌شناختی، تمامی هویت این عالم، فیزیکی‌اند و هر امری هم که در وهله نخست فیزیکی به نظر نرسد، در نهایت به نحوی قابل بازگرداندن به این امور است.

اما آیا انتظار تحقق تکلیفی هستی‌شناختی_ مانند تکلیفی که تعبیر «مادی‌انگاری» پیش از این برعهده داشته است_ از ایده‌ای که ناظر به روابط میان‌نظریه‌ای (Inter-Theoretical) در علوم بوده و یا در نهایت ناظر به تأکید بر نقش تبیینی بنیادی‌تر فیزیک در قیاس با سایر علوم بوده است، انتظاری بجاست؟ آیا صورت‌بندی‌های موجود از فیزیکالیسم که با نظر جایگزینی تعابیر «مادی» و «فیزیکی» شکل گرفته‌اند و بناست تا در مباحث فلسفی جایگزین مادی‌انگاری شوند، به‌رغم مزایایی که این جایگزینی دارد، صلاحیت لازم را دارند و مزایای ادعایی را تأمین می‌کنند؟ پاسخ‌گویی مستدل به این پرسش‌ها، مستلزم بررسی دقیق و موشکافانه تقریرات گوناگون محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» است. نگارنده در مقاله حاضر، ابتدا به طرح یک دسته‌بندی سه‌گانه از انواع رویکردها به تعیین محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» خواهد پرداخت و در این مسیر، ضمن اشاره‌ای بسیار اجمالی به دو مورد از این رویکردها، تمرکز خود را متوجه دو تقریر متأخر از رویکرد سوم موسوم به «سلبی» (Via Negativa) خواهد کرد. این دو تقریر عبارت‌اند از تقریر سلبی و مبتنی بر روان‌شناسی رشد ورلی (Worley) و تقریر ویلسون (Wilson) که ناظر به به‌کارگیری توأمان رویه سلبی و اتخاذ رویکرد غیرمستقیم و توسل به علوم طبیعی و به‌طور خاص، علم فیزیک است. در نهایت نیز به نقد و تحلیل این دو تقریر خواهد پرداخت و بر مبنای این نقدها ملاحظاتی انتقادی را درباره اصل ایده فیزیکالیسم، طرح خواهد کرد.

معانی سه‌گانه واژه «فیزیکی»

پرسش از معنای تعبیر «فیزیکی»_ همانند بسیاری از پرسش‌های فلسفی دیگر، نظیر پرسش

از مفاهیم «علم»، «ادراک»، «زمان»، «علیت» و مفاهیم بسیار دیگری از این دست_ را به‌طور کلی می‌توان با دو رویکرد پاسخ‌گفت: رویکرد مستقیم و رویکرد غیرمستقیم. در رویکرد مستقیم، پاسخ بدون توسل به چیزهای دیگر خواهد بود. در این رویکرد معنا و مفهوم واژه «فیزیکی» را می‌توان به‌طور مستقیم و از طریق یک تحلیل مفهومی (Conceptual Analysis) مشخص کرد. اما به‌دلیل دشواری‌های بسیار، پیمودن چنین مسیری برای دست‌یافتن به فهمی کافی از هویت فیزیکی، غالب فیلسوفان فیزیکالیست تمایل به رویکردهایی غیرمستقیم داشته‌اند.

در این زمینه و در میان بحث‌های جاری در فلسفه علم معاصر، سه رویکرد و رویه را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: ۱. رویه مبتنی بر ذاتیات اشیایی پارادایمی (Intrinsic nature of paradigmatic physical objects)؛ ۲. رویه مبتنی بر ارجاع به علوم طبیعی و به‌طور خاص علم فیزیک؛ ۳. رویه سلبی که این مورد اخیر در کانون مقاله حاضر قرار خواهد داشت. بر مبنای رویه مبتنی بر ذاتیات اشیای پارادایمی، هویت فیزیکی قلمداد خواهند شد که هم‌سنخ برخی ویژگی‌های فیزیکی پارادایمی باشند یا به تعبیر دقیق‌تر، با همان ادوات مفهومی که این اشیای پارادایمی قابل توضیح و تبیین‌اند، توضیح‌پذیر باشند. با این وصف، تعیین محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی»، وابسته و مستلزم فهرست‌کردن این اشیا و یا ویژگی‌های پارادایمی است؛ بدین‌معناکه از طریق اشاره به تعدادی اشیا نامدرک (Non-sentient)_ مانند صندلی، میز، کوه و از این دست_ و سپس بیان اینکه مراد از تعبیر «فیزیکی»، انواع ویژگی‌ها و روابطی است که برای ارائه یک تبیین از اشیایی نظیر آنها لازم‌اند، شکل می‌گیرد (Jackson, 1998, p.7)؛ یعنی چنانچه فهرست این اشیای پارادایمی شامل الف، ب، ج و ... باشد_ برای نمونه درخت، سنگ و از این قبیل_ در این صورت، درمورد تمامی هویت دیگر_ اعم از شیء، ویژگی، رابطه و نسبت_ می‌توان گفت که به شرط وجود رابطه‌ای همچون رابطه شباهت خانوادگی ویتگنشتاینی میان اجزای این فهرست یا امکان توضیح آنها به‌وسیله ادوات مفهومی توضیح‌دهنده اشیای پارادایمی مذکور، هویت مذکور، فیزیکی محسوب خواهند شد.^۱

اما تغییرات پی‌درپی در حوزه فیزیک ذرات بنیادی و تغییرات مدام تصور آدمی از

مفهوم ماده و مادی، اغلب دانشمندان و فیلسوفان علم قرن بیستم را به این سمت و سو سوق داد که وظیفه تعیین محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» را به علوم طبیعی و علی‌الخصوص علم فیزیک، واگذار کنند.^{*} به‌طور تقریبی، نخستین نمونه‌های بازتعریف مبتنی بر فیزیک، به آثار فایگل اتریشی و عضو حلقه وین و اسمارت فیلسوف علم مشهور استرالیایی برمی‌گردد. برای نمونه، فایگل چنین تصویری را از تعبیر فیزیکی ترسیم می‌کند: «امور فیزیکی، آن‌گونه اموری هستند که توصیف_ و تبیین و تشریح_ آنها، به‌واسطه دستگاه مفهومی زبانی صورت پذیرد که مبتنی بر مشاهدات بین‌الذهانی باشد» (Feigl, 1958, p.54/ برای مشاهده تقریر اسمارت ر.ک: Smart, J.J.C, "The Content of Physicalism", pp.239-241). اگر در این تعریف فایگل، زبان مبتنی بر مشاهدات بین‌الذهانی را زبان فیزیک در نظر گرفته و دستگاه مفهومی مورد اشاره را علم فیزیک بدانیم، می‌توان گفت بر مبنای تلقی مبتنی بر فیزیک از تعبیر فیزیکی، یک امر فیزیکی قلمداد خواهد شد اگر و فقط اگر عهده‌دار نقشی تبیینی در این دستگاه مفهومی_ یعنی فیزیک_ باشد.^۲ با این وصف، چنانچه بازگشتی به تعریف اولیه مورد اشاره در مقدمه مقاله داشته باشیم، به‌نظر می‌رسد فیزیکالیسم را می‌بایست این‌گونه صورت‌بندی کرد: همه چیزهای موجود در جهان ما همان‌هایی هستند که در علم فیزیک یا سایر علوم طبیعی مورد بحث قرار می‌گیرند و هیچ چیزی مافوق و علاوه بر اموری که در علم فیزیک یا سایر علوم طبیعی مورد بحث قرار می‌گیرند، وجود ندارد. بنابراین، حتی اگر ذره‌ای بنیادی، برای نمونه فاقد جرم باشد یا فاقد امکان فرض ابعاد ثلاث باشد، باز هم فیزیکی محسوب خواهد شد؛ چراکه در فیزیک به‌نحوی مشروح از آنها بحث می‌شود و ضمناً در ترسیم مرز میان فیزیکالیسم در حوزه‌های مختلف فلسفی و رویکردهای مقابل آن نیز کارآمد خواهد بود.^۳ اما تلقی سومی را هم باید به این دو مفهوم اضافه کرد: «طریقه سلبی».

* در بخش‌های آتی مقاله از این رویکرد با عناوین معنای مبتنی بر نظریه و یا فیزیک_ بنیاد بحث خواهیم کرد.

فیزیکالیسم و طریقهٔ سلبی

به‌طور کلی، برداشت‌های سلبی اخیر از تعبیر «فیزیکی» را می‌توان به‌مثابهٔ عکس‌العمل‌هایی در برابر معضلات رویکردهای مبتنی بر علم فیزیک و نظریات علوم طبیعی به‌شمار آورد. به رأی مطرح‌کنندگان و حامیان این معنا، ما باید فهمی از امر ذهنی را به‌عنوان پایهٔ بحث خود قرار دهیم و سپس براساس تضاد آن با امر فیزیکی به‌عنوان امری غیرذهنی، به معرفی آن بپردازیم» (Worley, 2006, p.101). اما این نکته بدان‌معنا نیست که وجود محتوایی متعین برای مفهوم مورد بحث انکار شود؛ بلکه تأکید بر این است که محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی»، تا اندازه‌ای به‌واسطهٔ تضادی که میان «فیزیکی» و «غیرفیزیکی» – برای نمونه در فلسفهٔ ذهن تضاد فیزیکی / ذهنی – وجود دارد، قوام یافته است. در حقیقت، فرآیند تعیین محتوای مورد بحث، متشکل از دو مؤلفهٔ سلبی و ایجابی است. بخش ایجابی، ارجاع به علوم طبیعی به‌طور کلی و علم فیزیکی به‌طور خاص است و بخش سلبی نیز در نظرگرفتن تضادهایی نظیر تضاد ذهنی – فیزیکی است. پس یکی از مقومات و مؤلفه‌های مفهوم «فیزیکی» تقابل «فیزیکی – ذهنی» خواهد بود.

اما به چه پشتوانه‌ای ادعا می‌کنیم که چنین تضادی مقوم فهم ما از «فیزیکی» است؟ فرض کنیم چنین پشتوانه‌ای وجود داشته باشد، پرسش بعدی آن است که تضاد در کدام ویژگی می‌تواند مقوم مفهوم «فیزیکی» باشد؟ خلاصه آنکه باید دید این رویکرد سلبی چگونه متحقق می‌شود. اما برای دریافتن اهمیت این ایده و جایگاه آن در تعیین ارزش صدق فیزیکالیسم، اشاره به مشکلات تصورات مبتنی بر نظریات علوم طبیعی که بخش ایجابی رویکرد را تشکیل می‌دهند، ضروری است؛ چراکه – چنان‌که پیش از این نیز بدان اشاره شد – ورود مؤلفهٔ سلبی را باید در راستای عکس‌العمل به این دشواری‌ها و در جهت پوشاندن آنها ارزیابی کرد.

فیزیکالیسم مبتنی بر فیزیک، از همان اوایل طرح با مشکلات بسیاری روبرو شد: اولاً، دربارهٔ اصل تصور تعبیر «فیزیکی» بر مبنای فیزیک و ثانیاً، درمورد ظرفیت این تصور در روشن‌سازی اختلاف میان فیزیکالیسم و سایر دیدگاه‌های رقیب. مؤلفه‌های اصلی این مشکلات را کارل همپل (۱۹۰۵-۱۹۹۷)، فیلسوف علم مشهور در برهانی دوحدهٔ موسوم

به «برهان دوحدی همپل» (Hempel's Dilemma) گرد هم آورده و برای نخستین بار به سال ۱۹۶۹ و در مقاله‌ای با عنوان «تحویل: صورت هستی‌شناختی و صورت زبانی» به صورتی خام مطرح کرد (Hempel, 1969, pp.180-183). از آن پس، این برهان تقریرات گوناگونی را به خود دیده است که در اینجا به ذکر یک نمونه مشهور از آنها خواهیم پرداخت:

فیزیک کنونی مطمئناً همان‌طور که «ناکامل» (Incomplete) است_ حتی در هستی‌شناسی‌اش_ «نادقیق» (Inaccurate) نیز هست. این مطلب برهانی دوحدی را پیش روی ما قرار می‌دهد: اصول یک فیزیکالیست یا مبتنی بر فیزیک کنونی هستند که در این حالت، کاملاً معقول است که آنها را کاذب بدانیم و یا نیستند که در این حالت، در بهترین شرایط می‌توان گفت که تفسیرکردن آنها بسیار مشکل است؛ چراکه مبتنی بر فیزیکی هستند که وجود ندارد ... (Hellman, 1985, p.609).

این برهان در برابر رویکردهایی مطرح می‌شود که درصددند محتوای مفهومی تعبیر فیزیکی را با ارجاع به علم فیزیک مشخص کنند و تقریباً تمامی تقریرات بعدی بازتعریف‌های مبتنی بر فیزیک و نیز سایر رهیافت‌ها_ یعنی رویه سلبی و معنای مبتنی بر شیء_ را می‌توان به‌مثابه عکس‌العمل‌هایی در برابر برهان همپل ارزیابی کرد. به‌طور کلی، ارجاع به فیزیک یا علوم طبیعی به دو طریق میسر است: راه نخست آن است که معنای تعبیر «فیزیکی» را با ارجاع آن به فیزیک در وضعیت امروزی‌اش مشخص کنیم؛ راه دوم هم آن است که به جای فیزیک کنونی، این امر را با ارجاع به علم فیزیکی که بشر در آینده بدان دست خواهد یافت (فیزیکی کامل و آرمانی) به انجام برسانیم. حال جان کلام برهان دوحدی همپل این است که صورت‌بندی فیزیکالیسم در صورت ارجاع به هر دو وضعیت فوق با مشکل مواجه خواهد بود.

با توجه به برهان همپل، فیزیکالیسم در صورت توسل به فیزیک کنونی کاذب خواهد بود و در صورت ارجاع به فیزیک کامل و آرمانی آینده، چنین ارجاعی به این خواهد انجامید که فیزیکالیسم صورت‌بندی شده بر مبنای این معنا از واژه «فیزیکی»، فاقد محتوایی به قدر کافی متعین باشد که در این صورت به کار پرداختن به مسئله رابطه نفس و بدن

به‌عنوان یک رویکرد وحدت‌انگار (Monistic) نخواهد آمد و در صورت اصرار بر این فیزیکالیسم به‌طور یکطرفه، با فیزیکالیسمی مواجه خواهیم بود که بنا به تعریف، صادق است و بار تجربی خود را هم از دست داده است. از این پس تلاش خواهیم کرد تا در چند بند، این موارد را در حد مقدمات توضیح دهیم.

اما چرا فیزیکالیسم در صورت توسل به فیزیک کنونی، به‌منظور مشخص‌کردن معنای تعبیر «فیزیکی» کاذب خواهد بود؟ مگر مشکل فیزیک کنونی چیست که ارجاع به آن، چنین نتایجی را به بار بیاورد؟ برای پاسخ روشن به این پرسش، به تعریف اولیه‌ای که از فیزیکالیسم ارائه کردیم، دوباره باز خواهیم گشت؛ تعریفی که بر مبنای آن، همه چیزهای موجود در جهان ما فیزیکی‌اند و هیچ چیزی مافوق و علاوه بر امور فیزیکی وجود ندارد. اکنون با در نظر گرفتن این تعریف، چنین تلقی‌ای از «فیزیکی» چه تصویری از فیزیکالیسم را برای ما فراهم خواهد ساخت؟ فیزیکالیسم این‌گونه تعریف خواهد شد: همه چیزهای موجود در جهان ما همان‌هایی هستند که در علم فیزیک معاصر یا سایر علوم طبیعی معاصر مورد بحث قرار می‌گیرند و هیچ چیزی مافوق و علاوه بر اموری که در علم فیزیک معاصر و یا سایر علوم طبیعی معاصر و کنونی مورد بحث قرار می‌گیرند، وجود ندارد.*

بنابراین_ چنان‌که به روشنی مشاهده می‌شود_ سرنوشت فیزیکالیسم به سرنوشت فیزیک کنونی گره می‌خورد و پاشنه آشیل ارجاع به فیزیک کنونی نیز درست در همین جاست که یک تعریف قراردادی به کذب خود ایده فیزیکالیسم می‌انجامد؛ چراکه به قولی «کیست که ادعا کند فیزیک در حالت کنونی‌اش دقیق و کامل است؟» (Stoljar, 2001, p.17). اما چرا هیچ‌کس نباید حاضر به چنین ادعایی باشد؟ در نظر آوردن تحولات تاریخی علم فیزیک و یک استقرای ساده از تاریخ این علم، به روشنی نشان می‌دهد که فیزیک در آینده_ احتمالاً_ به کشف خواص موجودات و نسب و روابطی نائل خواهد آمد که فیزیک معاصر فاقد آنهاست. این استقرا نشان می‌دهد که این فیزیک آینده، بسیار

* برای مشاهده تقریری نزدیک به این مطلب ر.ک:

Dowell, J.L, "Formulating the Thesis of Physicalism: An Introduction", p.2.

موجه‌تر هم خواهد بود؛ زیرا شواهد بسیار بیشتری را_ که از همان سنخی هم هستند که فیزیک معاصر، اعتبار علمی خود را وام‌دار آنهاست_ در خود خواهد داشت و در نتیجه تبیین بهتری را از مشاهدات ما که همانا وظیفه علم فیزیک نیز هست، ارائه خواهد کرد. بنابراین، در شرایطی که «آنچه در فیزیک کنونی به آن پرداخته می‌شود» و آنچه این فیزیک در اختیار ما قرار می‌دهد، با «آنچه در فیزیک آینده به آن پرداخته خواهد شد» و آنچه این فیزیک در اختیار ما قرار خواهد داد، متفاوت است، بستر برای پذیرش این مورد دوم مهیاتر است. به‌طور خلاصه، مقصود این است که فیزیک کنونی غلط است یا می‌تواند غلط باشد یا دست‌کم ناکامل است. پس اگر چنین فیزیکی را مبنای کار خود قرار دهیم، ناگزیر باید اذعان کنیم که دستاوردهای محتمل فیزیک آینده بیرون از دایره امور فیزیکی قرار خواهند گرفت و این، یعنی ایده فیزیکالیسم به روشنی کاذب است.

حد دوم برهان همپل: مشکل فیزیک کامل و آرمانی آینده یا به تعبیر مشهور، «نظریه همه‌چیز» (Theory of everything) چیست که ارجاع به آن، چنین نتایجی را به پیش بیاورد؟ یا آنکه این فیزیک بدون مشکل است و مشکل در خود عمل ارجاع به این فیزیک است؟ باز هم مانند مورد فیزیک کنونی، برای آنکه بتوانیم پاسخی روشن به پرسش‌های طرح شده بدهیم، به همان تعریف اولیه بازمی‌گردیم تا ببینیم با در نظر گرفتن این تعریف، چنین تلقی‌ای از «فیزیکی» چه تصویری از فیزیکالیسم را پیش روی ما قرار خواهد داد. از آنجاکه دقیقاً نمی‌توان دانست که فیزیک آینده به مطالعه کدام موجودات خواهد پرداخت و چه بنیادهایی را در طبیعت خواهد یافت، فیزیکالیسم این‌گونه تعریف خواهد شد: همه «چیزهای موجود» در جهان ما همان‌هایی هستند که در علم فیزیک آینده مورد بحث قرار می‌گیرند و هیچ چیزی مافوق و علاوه بر اموری که در این علم مورد بحث قرار می‌گیرند، وجود ندارد. درحالی‌که هیچ تصویری نمی‌توان از مرجع اصطلاح «همان‌ها» داشت و عدم تعیین مورد اشاره، به همین نکته برمی‌گردد.

به هر روی، هنگامی که صحبت از یک «نظریه همه‌چیز» و فراگیر می‌شود، مقصود این است که در ورای آنچه دستگاه مفهومی این نظریه در اختیار می‌گذارد، هیچ چیز تبیین‌ناشده‌ای باقی نخواهد ماند؛ چراکه روشن است باقی‌ماندن امری بدون توضیح، به

معنای آن خواهد بود که هنوز به یک نظریه آرمانی و به‌طور مشخص به یک فیزیک آرمانی دست نیافته‌ایم. به عبارتی، هنوز بخش‌هایی از طبیعت تبیین مناسب خود را نیافته‌اند و هنوز فیزیک تا شرایط نهایی و آرمانی خود فاصله دارد. با لحاظ این نکته و از آنجاکه برای مثال، خصیصه‌ها و ویژگی‌های ذهنی هم بخشی از طبیعت‌اند و بر مبنای شهودی عام، کنش و واکنش علی با سایر اجسام و موجودات دارند، چنین علمی این خصیصه‌ها را هم دربرخواهد گرفت. در این صورت، صورت‌بندی مبتنی بر فیزیک آرمانی فیزیکیسم چنان فراخ‌دامنه خواهد بود که دیگر به هیچ‌روی به کار حل و فصل مسئله ذهن و بدن و ترسیم دقیق موضع فیزیکیلیسم نخواهد آمد. به دیگر سخن، «فیزیکیلیسم، به دلیل فقدان محتوایی متعین، از وجود چیزهایی نظیر ذهن‌ها یا نفوس مجرد، اشباح و موجودات دیگری از این دست محروم نخواهد بود؛ موجوداتی که حتی با گشاده‌دستی بسیار در تفسیر «فیزیکی» هم در زمره این امور قرار نخواهند گرفت و همچون میهمانانی ناخوانده خواهند بود» (Melnyk, 2003, p.12).

مشکل دومی که حد دوم برهان همپل پدید می‌آورد، آن است که فیزیکیلیسم را از قامت ایده‌ای بنا به ادعا ضروری و پسینی، به ایده‌ای ضروری و پیشینی تبدیل می‌کند. ضرورت مکتون در فیزیکیلیسم عموماً در تشابه با پاره‌ای به تعبیر کریپکی، این‌همانی‌های نظری (Theoretical identities) (برای آشنایی با تحلیل کریپکی از این‌همانی‌های نظری ر.ک: کریپکی، ۱۹۸۰، ص ۱۵۰-۱۶۶)، همچون این‌همانی آب و H_2O در نظر گرفته می‌شود و بنابراین، پیشینی لحاظ کردن فیزیکیلیسم، پشتوانه قوت نظری آن در برابر دیدگاه‌های رقیب را از میان خواهد برد. در این صورت، فیزیکیلیسم بنا به تعریف صادق خواهد بود و نه بر بنیادی تجربی که این نکته به‌طور اساسی با روح پسینی ایده فیزیکیلیسم که درمورد آن توافق عام وجود دارد^۴ و ماهیت تجربی علم فیزیک که بناست تصور ما از واژه «فیزیکی» را قوام ببخشد، در تناقض است. توضیح اینکه به دلیل مشکل فقدان محتوا، به هیچ طریقی نمی‌توان مشخص کرد که چه چیزی را می‌باید به‌عنوان شاهدهی له_ یا علیه_ فیزیکیلیسم در حساب آورد و بنابراین، اساساً تعیین ارزش صدق چنین ایده‌ای که تا این اندازه مبهم و نامعین باشد، ناممکن است. پس فیزیک آینده هیچ یافته‌ای را که نشانه بطلان

فیزیکیالیسم باشد، فراهم نخواهد آورد و در اختیار ما نخواهد گذاشت. بنابراین، چنانچه همچنان بر صورت‌بندی فیزیکیالیسم بدین طریق اصرار شود، باید از امکان استناد به این شواهد دست شست که در این صورت فیزیکیالیسم در تحلیل و بنابر تعریف، صادق خواهد بود و بی‌مایه‌گویانه (Trivially True). به تعبیر *داول* «هیچ بخشی از فیزیک آینده نمی‌تواند شهادی بر کذب فیزیکی‌انگاری باشد و بنابراین، فیزیکی‌انگاری به‌لحاظ تحلیل، صادق خواهد بود» (Dowell, 2006b, p.52). البته، اینکه فیزیکیالیسم بنا به تعریف و به‌طور پیشینی صادق باشد، فی‌نفسه مشکلی را ایجاد نمی‌کند، اما دیگر جایی برای پرسش از صدق و کذب این ایده به‌طور پسینی باقی نخواهد ماند و به تعبیری، «تصور مبتنی بر فیزیک کنونی بطلان فیزیکیالیسم را بیش از حد ساده جلوه می‌دهد و تصور مبتنی بر فیزیک آرمانی صدق آن را» (Braddon-Mitchell & Jackson, 2007, p.32).

خلاصه آنکه تعاریف ما حتی اگر قراردادی باشند و حتی اگر ما در موضع بیان منظور خود از «فیزیکی» هم باشیم، باید شرایطی را مراعات کنند. یک تعریف درست از «فیزیکی» دست‌کم باید شرایط ضروری یک تصور صحیح از تعبیر فیزیکی را داشته باشد؛ به‌این‌معناکه هر مفهومی از آن باید شرایطی را برای خود ایده فیزیکیالیسم فراهم کند که این ایده «۱. به روشنی کاذب نباشد_ یا به‌طور بی‌مایه‌گویانه و تحلیلی صادق نباشد؛ ۲. ممکن‌الصدق و پسینی باشد؛

۳. مطالبات تبیینی آن مابعدالطبیعی باشند و نه قانون‌وار (Nomic)؛

۴. صاحب‌محتوایی به قدر کفایت متعین باشد» (Melnyk, 2003, pp.11-12/). (Dowell, 2006b, p.26).

از این میان، مقصود از به‌میان‌کشیدن نکته مندرج در بند ۱ تأکید بر قیدی است که هر تعریفی از «فیزیکی» و در پی آن، هر صورت‌بندی‌ای از فیزیکی‌انگاری باید آن را در نظر بگیرد و مقید به آن قید باشد. بر مبنای این قید، اگر حدّ نخست برهان همپل را که ناظر به توسل به فیزیکی‌کنونی است، در نظر بگیریم، صورت‌بندی فیزیکیالیسم به‌روشنی کاذب خواهد بود. به‌طور کلی، هر معنایی از «فیزیکی»، حتی اگر بخواهد بر فیزیک مبتنی باشد، باید طوری ارائه شود که فیزیکیالیسم مبتنی بر آن، نه به‌گونه‌ای روشن، کاذب باشد و نه

به‌طور بی‌مایه‌گویانه صادق؛ بدین‌معناکه فضا را برای پرسش از صدق یا کذب صورت‌بندی‌های مختلف فیزیکیسم باز باقی بماند؛ چراکه اساساً شأن تعیین محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی»، شأنی نیست که بخواهد به صدق یا کذب فیزیکیسم در صورت‌بندی‌های مختلفش بینجامد.

بر مبنای دومین نکته _ قید ممکن‌الصدق بودن (Contingency) و پسینی‌بودن _ هر معنایی از «فیزیکی»، باید فضا را برای پسینی و ممکن‌الصدق بودن خود «فیزیکیسم» باز بگذارد؛ زیرا به‌راحتی تصورپذیر است که در یک جهان ممکن _ و بنابر فیزیکیسم در یک جهان خلاف واقع (Counterfactual World) _ هوئیاتی غیرفیزیکی وجود داشته باشند و بنابراین، فیزیکیسم کاذب باشد. پس فیزیکیسم باوری است ممکن‌الصدق و پسینی. از این‌رو، معانی پیشنهادی نباید منجر به این شود که تصمیم‌گیری درباره تعیین ارزش صدق فیزیکیسم تبدیل به یک امر پیشینی شود؛ خواه ارزش صدق مذکور _ آنچنان‌که در بند ۱ بر آن تأکید شده است _ کذب باشد و خواه _ آنچنان‌که در بند ۲ آمده است _ صدق.

برای پرداختن به سومین نکته، ابتدا باید به روشن‌کردن معنای تبیین قانون‌وار و تبیین مابعدالطبیعی و رابطه میان آن دو پرداخت. قانون‌وار، صفت چیزی است که «قابلیت قرارگرفتن تحت قوانین علی را داشته باشد» (Rakova, 2006, p.131). بنابراین، تبیین قانون‌وار تبیینی است که با نظر به قوانین علی ارائه می‌شود؛ پس یک تبیین قانون‌وار به ما می‌گوید که چرا حقایق خاصی به‌واسطه تقرّر علل آنها صادق‌اند. از این‌رو، تأکید این نوع تبیین‌ها بر اشاره به علل چیزهاست. در مقابل، تبیین مابعدالطبیعی یک مجموعه از حقایق به‌واسطه مجموعه دیگر «تبیینی است که معتقد است دسته نخست صادق شده‌اند، درست به‌واسطه همان دلیلی که مجموعه دوم را صادق ساخته است» (Dowell, 2006b, p.30). بدین ترتیب، در یک تبیین مابعدالطبیعی، «سازنده صدق» (Truth-maker) مجموعه‌ای که مورد تبیین واقع می‌شود، همان سازنده صدق مجموعه‌ای است که تبیین توسط آنها انجام می‌گیرد. بنابراین، دو گونه تبیین مذکور در مقابل هم قرار می‌گیرند و در تضاد با یکدیگر مشخص می‌شوند.

اکنون باید پرسید ارتباط این دو نحو تبیین با مسئله تعیین ماهیت امر «فیزیکی» و

صورت‌بندی فیزیکالیسم چیست؟ می‌توان این‌گونه پاسخ داد که تبیین‌های قانون‌وار از چیستی امر «فیزیکی»، تبیین‌هایی نیستند که مناسب صورت‌بندی فیزیکالیسم باشند؛ زیرا «هیچ دلیلی وجود ندارد که ادعا کنیم صرفاً به این دلیل که علت یک اثر فیزیکی است، آن اثر هم فیزیکی است» (Ibid). یک دوگانه‌انگار به شرطی که قائل به برهمکنش‌های علی میان «ذهنی» و «فیزیکی» باشد، می‌تواند این پاسخ را به گونه‌ای قانع‌کننده رد و ادعا کند که مثلاً X، به‌رغم آنکه علتی فیزیکی دارد، ذهنی است. بنابراین، به‌روشنی مشخص است که چنین تبیینی از «فیزیکی»، برای صورت‌بندی فیزیکالیسم مناسب نخواهد بود.

درنهایت در چهارمین نکته، بر همان اشکالی که از حد دوم برهان دوحده‌ی همپل برمی‌آید، انگشت گذاشته می‌شود. چنان‌که اشاره شد، حد دوم برهان همپل مبتنی بر این نکته است که تبیین ما از ماهیت «فیزیکی» بر مبنای توسل به فیزیک آرمانی آینده محتوای متعینی نخواهد داشت. بنابراین، هر تبیینی باید امکان این محتوای متعین را در نظر بگیرد. در بخش‌های بعدی خواهیم کوشید تا پس از شرح دو تقریر مورد متاخر سلبی از تعبیر «فیزیکی»، با لحاظ نکات ذکر شده، به نقد آنها پردازیم.

خودانگیختگی (Self-Propelled) امر ذهنی

تصور پیشنهادی ورلی از «فیزیکی» ریشه در روان‌شناسی رشد دارد و باین‌حال، به‌طور کلی تأکید او بر این است که تقریر او سلبی است و به هیچ‌روی مبتنی بر نظریات علمی و وام‌دار نگاه نظری آدمی نیست، بلکه مبتنی بر فهم پیشانظری (Pre-theoretical) کودکانه آدمی از عالم است. بنابراین، یکی از نقاط کانونی تقریر او همین ابتنا بر روان‌شناسی رشد است که خود مبتنی بر روان‌شناسی تجربی می‌باشد؛ بدین‌معناکه به ریشه‌یابی تجربی روان‌شناختی تفکیک فیزیکی_ غیرفیزیکی یا فیزیکی_ ذهنی متکی است. او در مقاله‌ای با عنوان «فیزیکالیسم و طریقه سلبی»، به طرح و تحقق این رویکرد می‌پردازد:

ما به‌عنوان بخشی از دارایی‌ها یا میراث زیست‌شناختی اساسی خود، تمایلی طبیعی به رشد دادن دو سیستم متفاوت برای توضیح رفتار داریم:

۱. یکی برای عامل‌ها (Agents) و دیگری

۲. برای اشیای فیزیکی.

و پیشنهاد من این است که فهم و تصور ما از «فیزیکی» و تمایز میان «فیزیکی» و «ذهنی» از این تمایل اساسی ناشی شده است (Worley, 2006, p.104).

بنابراین، بنیاد فهم آدمی از تعبیر «فیزیکی» را باید در نظام‌های نظری روان‌شناختی مبتنی بر رفتار او که در جریان تکامل و از پس سالیان متممادی در او شکل گرفته‌اند، جست‌وجو کرد. به‌طور کلی، از نگاه ورلی شکل‌گیری تصور «فیزیکی» در آدمی به پدیده «حرکت» برمی‌گردد؛ بدین‌معناکه محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی»، تا حدود زیادی وابسته به حیث تحریک و تحرکی و سبب‌یابی این حیث است و مفهوم «فیزیکی» مفهومی است اصطلاحاً دینامیکی (Dynamical). اشیای فیزیکی، اشیایی هستند که رفتار حرکتی آنها تماماً وابسته به نیروهای مختلفی است که مسبب و ایجادکننده این رفتارها هستند. اشیا حرکت می‌کنند، چون هل داده می‌شوند یا سقوط می‌کنند یا به هر طریقی نیرویی به آنها وارد می‌شود، اما به هیچ‌وجه حرکت آنها به این دلیل نیست که آنها خواهان حرکت‌اند. از سوی دیگر، عامل‌ها اشیایی هستند که رفتار آنها را می‌توان دست‌کم تا اندازه‌ای برحسب امیال، اهداف و ... توضیح داد. عامل‌ها حرکت می‌کنند، چون «می‌خواهند» حرکت کنند (Ibid, p.112).

درواقع می‌توان گفت تحلیل روان‌شناختی ورلی، بر مبنای یک نحو حرکت‌شناسی شکل می‌گیرد؛ بدین‌معناکه تفکیک روان‌شناختی عامل_شیء، مبتنی بر تحلیل پدیده حرکت و ریشه‌یابی این پدیده است؛ یعنی عامل_ بنا به ادعای ورلی پیشانظری_ دخیل در شکل‌گیری محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» در آدمی، تمایل طبیعی او به تمایز قائل شدن میان شیئی که علت حرکت خود را در درون خود دارد و شیئی که فاقد چنین خصیصه‌ای است_ یا همان تفکیک شیء- عامل_ است. توضیح اینکه بر مبنای برداشت ورلی از روان‌شناسی رشد، در ابتدایی‌ترین مراحل شکل‌گیری مفهوم «فیزیکی» نزد کودکان که بنا به رأی ورلی مفهومی است «پیشانظری»، کودکان اشیایی را که «جامد» اند، «پیوسته» (Cohesive) اند، «دارای پیوستگی در حرکت‌اند» و «صرفاً از طریق تماس و برخورد حرکت می‌کنند»، «فیزیکی» تفسیر می‌کنند و اشیایی را که «خودانگیخته» اند، به‌عنوان «ذهنی» و دارای «ذهنیت» تفسیر می‌کنند.

بدین ترتیب، برای دست یافتن به ویژگی‌ای که مبنای تضاد میان «ذهنی - فیزیکی» قرار می‌گیرد و در نتیجه به فهم ما از «فیزیکی» قوام می‌دهد، باید چنین مسیری را پیمود؛ یعنی پس از آغاز کردن از یک فهم پیشانظری به یک گزینش میان عناصر این مفهوم پردازیم و سپس با معین کردن ویژگی خودانگیزگی امور ذهنی و لحاظ اینکه امور فیزیکی اموری‌اند که فاقد این ویژگی می‌باشند، به مفهوم فیزیکی دست بیابیم. او در توضیح این نکته که چرا از میان مؤلفه‌های گوناگون تصور پیشانظری آدمی دربارهٔ اشیا، ویژگی خودانگیزگی واجد صلاحیت تشخیص داده شده و انتخاب می‌شود، می‌نویسد:

دو مؤلفهٔ نخست این پیش‌نظریه، یعنی جمود یا سختی و پیوستگی، کمک‌کننده به نظر نمی‌رسد؛ چراکه به نظر می‌رسد مؤلفه‌های یک «شیء فیزیکی» اند، به جای آنکه مؤلفه‌های «فیزیکی» فی‌نفسه باشند. «چیزهایی» که شیء نیستند، اما درعین حال «فیزیکی» اند، نظیر «بخار آب»، ممکن است نه جامد باشد و نه پیوسته. سومین مؤلفه هم به دلیل عدم قطعیت‌های فیزیک کوانتومی دربارهٔ موقعیت با مشکل مواجه است. اما چهارمین مؤلفه به نظر امیدبخش‌تر می‌رسد. ما باور داریم که اشیا فیزیکی حالت حرکتی خود را تنها هنگامی تغییر می‌دهند که نیرویی به آنها وارد شود (Ibid, p. 111).

تقریر ورلی از ماهیت امر «فیزیکی» نیز با مشکلاتی مواجه است. جدی‌ترین مشکل از نگاه نگارنده ناظر به این نکته است که این رویکرد اساساً سلبی نیست و به بیان محتاطانه‌تر بیش از آنکه سلبی باشد، وابسته به نظریه‌های علوم طبیعی یا اصطلاحاً فیزیکی است؛ چراکه اصل تضاد فیزیکی - ذهنی مورد تأکید او، مبتنی بر روان‌شناسی تجربی و بنابراین، علوم طبیعی است؛ بدین معنا که محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» از نگاه وی تا حد بسیاری از تضاد با امر غیرفیزیکی قوام یافته است و این تضاد - که شرایط لازم برای اتخاذ رویکردی سلبی را فراهم می‌آورد - خود بر بستر روان‌شناسی تجربی شکل گرفته است.

به‌طور کلی، درمورد تصور پیشانظری مورد نظر او دو امکان را می‌توان در نظر گرفت: نخست آنکه تصور مورد بحث را مبتنی بر نظریات روان‌شناسی تجربی بدانیم و امکان دوم نیز آن است که تصور مذکور فهمی شهودی باشد و در هر دو صورت، به نظر می‌رسد در نظر گرفتن نقش قوام‌بخش برای امر متضاد، مشکلی را برطرف نکند. درمورد فهم‌های

شهودی از تعابیر «فیزیکی» و «ذهنی» یک نکته اساسی وجود دارد؛ رویکردهای مبتنی بر این گونه فهم از جمله رویکرد ورلی و برخی رویکردهای مبتنی بر برشمردن خصیصه‌های ذاتی اشیایی پارادایمی_ دچار کم‌توجهی به یک نکته است: کشفیات روزآمد فیزیک، در حقیقت مشکل اصلی در بسط مصادیق هریک از تصورات پیشانظری است. چه بسا در برخی موارد، هویتاتی چون هویت ذهنی در پاره‌ای جهات بیشتر شبیه اموری چون سنگ و چوب و از این دست باشند تا برخی هویت نظیر انرژی، کوارک و لپتون (برای آشنایی با برخی خصوصیات این ذرات، ر.ک: بیزونسکی، ۱۳۸۸، «سرگذشت فیزیک نوین»، ص ۲۲۳-۲۵۷) که در فیزیک امروز از آنها صحبت می‌شود.^۵ با وجود ربات‌های بسیار پیشرفته امروزی، در مورد ویژگی خودانگیختگی، به راحتی می‌توان چنین استدلالی را به کار برد؛ یعنی چنانچه بنا بر این باشد که تقویم محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» را شهود برعهده داشته باشد، در این صورت وجود ویژگی خودانگیختگی را در مورد ربات مورد بحث به سختی می‌توان انکار کرد و این در حالی است که ذهن مندی یا عدم ذهن مندی ربات مذکور مسئله‌ای است که فیزیکالیسم پس از صورت بندی درست، بناست یکی از طرفین اختلاف باشد. پس در صورت اصرار_ چنان که در بخش مربوط به برهان همپل نیز بدان اشاره شد_ با فیزیکالیسمی فاقد پشتوانه تجربی و تحلیلاً صادق مواجه خواهیم بود. هر چند هنوز این امکان وجود دارد که ویژگی یا فهرستی از ویژگی‌های دیگر تهیه شود که درگیر چنین مشکلی نباشند.

با این همه، به نظر نگارنده این گونه می‌رسد که مشکل در توسل به شهود است و بنابراین، هر فهرست دیگری نیز احتمالاً با مشکل مواجه خواهد شد. برای نمونه، مشخصه‌هایی، چون جرم، نفوذناپذیری و امتداد در جهات ثلاث نیز می‌تواند در این فهرست قرار بگیرد؛ اما در مورد هر کدام از اینها، ملاحظات و نمونه‌های نقض متعددی وجود دارد. برای نمونه می‌توان «نوترینو» (Neutrino) را در نظر گرفت. این ذره بنیادی پایدار که بدون جرم سکون است و بدون بار الکتریکی، به‌رغم آنکه در زمره امور فیزیکی طبقه بندی می‌شود، ذره‌ای است که می‌تواند از سطوح بگذرد و حتی از تمامی کره زمین نیز گذر کند، بدون آنکه شکافی در آن ایجاد کرده یا آسیبی به آن برساند. حال به نظر می‌رسد

جای این پرسش هست که رفتار چنین ذره‌ای بیشتر شبیه تلقی متعارف از روح و شبح است یا چوب و سنگ؟! در مورد فوتون هم از لحاظ دارا بودن جرم سکون صفر چنین قضیه ای صدق می‌کند. مقصود این است که به نظر می‌رسد، فیزیکالیسمی که بنا باشد بر چنین معنایی از تعبیر «فیزیکی» استوار باشد، دردی را از مسئله‌ای که فیزیکالیسم بناست یکی از راه‌حل‌های ممکن مبتنی بر تجربه آن باشد، دوا نمی‌کند. با توجه به آنچه در نقد رویکردهای مبتنی بر علوم طبیعی و فیزیکی در بخش پیشین بدان اشاره شد، نیازی به تفصیل و درازگویی نیست که در صورت لحاظ امکان دیگر_ یعنی لحاظ خودانگیختگی به‌عنوان خصیصه‌ای برآمده از روان‌شناسی تجربی_ فیزیکالیسم صورت‌بندی شده بر مبنای چنین تصویری با چه مشکلاتی مواجه خواهد بود.

فیزیک کنونی یا آینده و قید NFM

چنان‌که پیش از این و به اختصار بیان شد، به رأی ویلسون، بهترین رویکرد برای تبیین و تعیین مضمون مفهوم «فیزیکی»، به‌کارگیری توأمان رویه سلبی و اتخاذ رویکرد غیرمستقیم و توسل به علوم طبیعی و به‌طور خاص علم فیزیک است. به رأی او، هویت بنیادین عالم_ که به نظر او فیزیکی‌اند_ را «باید توسط علم فیزیک، علمی که به موجودات بنیادی جهان می‌پردازد، مشخص کرد؛ به جای آنکه برای مشخص کردن این هویت بنیادین به صرف تعریف روی بیاوریم» (Wilson, 2006, p.62). پس با توجه به دیدگاه وی می‌توان گفت که اگر فیزیکالیسم ایده‌ای مابعدالطبیعی درباره ماهیت نهایی جهان و پدیده‌های درون آن است و از سوی دیگر، عناصر این ماهیت نهایی فیزیکی‌اند، آنگاه بهتر آن است که مسئولیت مشخص کردن معنای فیزیکی بودن هویت مذکور را هم به چنین علمی واگذار کنیم.

به‌طور کلی، تقریر ویلسون را می‌بایست به‌مثابه پیشنهادی در جهت رفع دشواری برآمده از حد دوم برهان همپل ارزیابی کرد؛ به تعبیر او:

اگر نکته‌ای در باب حد دوم برهان همپل اهمیت داشته باشد ... این است که تبیین‌های مبتنی بر فیزیک آینده از ماهیت امر «فیزیکی»، مانع از یک احتمال بعید، اما همچنان

پابرجا، نمی‌شوند که بر مبنای آن، فیزیک آینده احتمالاً به موجوداتی خواهد پرداخت که ما نمی‌توانیم به‌طور شهودی آنها را «فیزیکی» بدانیم. مشکل‌تر اینکه فیزیک آینده ممکن است به موجوداتی پردازد که «بنیاداً ذهنی» (Fundamentally mental) باشند ... (Ibid, p.68).

با این وصف، پیشنهاد ویلسون با در نظر گرفتن دو ملاحظه مطرح می‌شود: نخست لحاظ این نکته که همنشینی و سازگاری هویت‌های اعم از شیء، رابطه یا ویژگی، که بنیاداً ذهنی باشند یا بنا به تلقی ویلسون هویت‌های که موضوع علم فیزیک قرار نگیرند، از یک‌سو، و صدق فیزیکالیسم از سوی دیگر، امری است نامیسر و محال. ملاحظه دو نیز ناظر به این نکته است که به‌هرحال، محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» می‌بایست توسط علم فیزیک، خواه مراد از آن فیزیک جاری و کنونی باشد و خواه فیزیک کامل آرمانی آینده، مشخص شود. در همین راستا، تقریر *ورلی مبتنی بر پیشنهادی است مبنی بر اینکه تعبیر «فیزیکی» باید با ارجاع به علم فیزیک، معنای خود را به دست آورد، اما علاوه بر این ارجاع، تقید معنای «فیزیکی» به یک قید نیز ضروری است: بدون هرگونه ذهنیت (یا ذهن‌مندی) بنیادی (No Fundamental Mentality)*، که او به آن به‌طور خلاصه با عنوان «NFM» اشاره می‌کند. به گفته او:

با در نظر گرفتن اینکه فیزیکالیسم دکترینی است ضد دوگانه‌انگاران، آنگاه مادامی که مرزهای فیزیک، بنیاد (Physics-Based) امر فیزیکی گسترش می‌یابد، این گسترش نمی‌تواند تا آنجا به پیش برود که شامل ذهن‌مندی بنیادی شود. بنابراین، قائلان به فیزیکالیسم، دلیل مناسبی برای قائل شدن به قید NFM در دست دارند (Ibid, p.70).

بنابراین، هویت فیزیکی عبارت از هویت‌های هستند که موضوع علم فیزیک قرار می‌گیرند، اما تحت این قید که: موجودات فیزیکی، بنیاداً ذهنی نیستند، به این معنا که نمی‌توانند ذهن‌مندی یا ذهنیت داشته باشند. بنابراین، وجه متمایز دیدگاه ویلسون، همین قید NFM است و بررسی کیفیت پاسخ پیشنهادی او هم وابسته به کیفیت موضع‌گیری درباره این قید است. او در معرفی مبانی و بسترهایی که او را به سمت پیشنهاد چنین قیدی سوق داده‌اند، به ذکر چهار مبنا می‌پردازد که اکنون به ذکر خلاصه‌ای از آنها می‌پردازیم.

طبیعی است که میزان مقبولیت این قید وابسته به میزان مقبولیت این مبانی باشد. این مبانی عبارت‌اند از:

۱. شهودی عمومی مبنی بر اینکه وجود هرگونه شیء، رویداد، فرآیند، رابطه و ویژگی بنیاداً ذهنی، با صدق فیزیکیسم در تناقض است و موجبات کذب آن را فراهم خواهد آورد؛

۲. وضع این قید برای اینکه فیزیکیسم نوادهٔ اصیل و قابل تشخیص مادی‌انگاری باقی بماند، ضروری است؛

۳. وضع این قید برای تبیین مسئلهٔ سنتی رابطهٔ ذهن و بدن ضروری است؛

۴. وضع آن، برای حفظ اختلاف میان فیزیکیسم و دیدگاه‌های دیگری، نظیر «دوگانه‌انگاری جوهری» و «دوگانه‌انگاری ویژگی‌ها» ضروری است (Ibid, p.68).

از میان این چهار مبنا، مورد اول کاملاً پذیرفتنی به نظر می‌رسد؛ دست‌کم در صورت پذیرفتن تعریف شهودی و اولیه‌ای که از فیزیکیسم ارائه کردیم. اما سه ملاحظهٔ دیگر، مناقشه‌برانگیزند یا دست‌کم از نگاه نگارنده چنین به نظر می‌رسند. در نکته‌های دوم تا چهارم بر سه ضرورت کارکردی تأکید شده است و ادعای ویلسون این است که تقریر او که در قانون آن، قید NFM قرار دارد، چنین ضرورتی را تأمین خواهد کرد. بنابراین، در ارزیابی پیشنهاد ویلسون دو نکته پی‌درپی باید مورد دقت و بحث و بررسی قرار بگیرند: نخست باید دید که ضرورت مورد بحث تا چه پایه قابل دفاع است و در وهلهٔ دوم هم باید دید و سنجد که فارغ از هر موضعی که در مورد ضرورت مورد بحث اتخاذ می‌شود، آیا اساساً تقریر ویلسون کارآیی لازم را دارد یا خیر. پیش از پرداختن به این نکات، بایسته است سیمای تقریر ویلسون به‌طور کامل ترسیم شود.

ویلسون پس از ذکر مبانی قید NFM، به سه پاسخ پی‌درپی که گام‌به‌گام اصلاح می‌شوند و کامل‌تر به «پرسش شرایط» پاسخ می‌گویند، اشاره می‌کند و کار خود را از تعریفی اولیه آغاز می‌کند: از یکسو، مبتنی بر علم فیزیک باشد و از سوی دیگر، با لحاظ قید NFM از دشواری منبعت از حد دوم برهان همپل و ناظر به عدم تعیین محتوای مفهومی تعبیر «فیزیکی» دور باشد:

«تبیین فیزیک - بنیاد NFM: یک موجود فیزیکی است اگر و فقط اگر

۱. موضوع فیزیک بنیادی آینده (یا آرمانی) قرار بگیرد و

۲. بنیاداً ذهنی نباشد» (Ibid, p.70).

پس از ارائه این تعریف، ویلسون به دلیل اینکه فیزیک آینده هم وضعیتی مشابه فیزیک کنونی خواهد داشت، به طرح صورت‌بندی دوم خود از چگونگی تعیین محتوای مفهومی «فیزیکی» می‌پردازد؛ چراکه همان ایرادی را که درباره فیزیک کنونی مطرح شد - ایرادی که بر مبنای آن در آینده، فیزیکی کامل‌تر خواهد آمد - می‌توان در مورد هر فیزیک آینده‌ای مطرح کرد. او برای این منظور می‌گوید باید به هر دو فیزیک کنونی و آینده توسل جست:

«یک موجود، فیزیکی است اگر و فقط اگر

۱. موضوع فیزیک کنونی یا فیزیک بنیادی آینده (یا آرمانی) قرار بگیرد و

۲. بنیاداً ذهنی نباشد» (Ibid, p.71).

و در نهایت پیشنهاد او برای رویارویی با مشکل تحلیلاً صادق‌بودن فیزیکالیزم هم آن است که:

«یک موجود در یک جهان W فیزیکی است اگر و فقط اگر

۱. موضوع فیزیک کنونی یا فیزیک بنیادی آینده (یا آرمانی) در W قرار بگیرد و

۲. بنیاداً ذهنی نباشد» (Ibid, p.72).

خلاصه آنکه تعریف او از فیزیکی اولاً، مبتنی بر علم فیزیک است و رویکردی غیرمستقیم به بحث دارد و ثانیاً، با سه تغییر در صورت‌بندی اولیه این رویکرد شکل می‌گیرد: ۱. اضافه‌شدن قید NFM برای حل دشواره فقدان محتوا؛ ۲. در نظر گرفتن فیزیک کنونی و تمامی فیزیک‌های آینده؛ ۳. لحاظ روایات ممکن از جهان که بر مبنای آنها پاره‌ای هوایات بتوانند موضوع علم فیزیک قرار بگیرند و در عین حال فیزیکی محسوب نشوند؛ هر چند چنین روایاتی از جهان، واقعیت نداشته و فیزیک مورد بحث نیز اصطلاحاً فیزیکی «خلاف واقع» باشد. حال باید دید که آیا چنین تقریری، ضرورت‌های اشاره شده در نکات دوم تا چهارم را توجیه می‌کند یا خیر.

چنان‌که پیش از این اشاره شد، در ارزیابی پیشنهاد ویلسون دو نکته پی‌درپی باید مورد

دقت و بحث و بررسی قرار بگیرند: نخست، باید دید ضرورت مورد بحث تا چه پایه قابل دفاع است و در وهله دوم هم باید دید و سنجد که فارغ از هر موضعی که درمورد ضرورت مورد بحث اتخاذ می‌شود، آیا اساساً تقریر ویلسون کارآیی لازم را دارد یا خیر.

به نظر نگارنده، ضرورت‌های ادعایی را به این دلیل ساده که تنها راه‌حل‌های دست‌یابی به این مطالبات نیستند، می‌توان انکار کرد و کنار گذاشت. درمورد ضرورت اشاره‌شده در نکته دوم، باید گفت به نظر می‌رسد، به هیچ‌روی وضع این قید برای اینکه بتوان فیزیکالیسم را جایگزین مادی‌انگاری کرد، ضروری نیست؛ چراکه چنین امری، فرضی اساسی و به گراف را در پس خود دارد، مبنی بر اینکه تقریرات مبتنی بر مفهوم شباهت خانوادگی از تعبیر فیزیکی و گستره‌ای از تقریرات مبتنی بر علوم طبیعی به‌طور کلی، و علم فیزیک به‌طور خاص، و همین‌طور معانی و برداشت‌های قدیمی‌تر و سنتی تعبیر «فیزیکی» همگی ناکارآمد بوده و کفایت لازم را ندارند. همین نکته درمورد تبیین مسئله رابطه ذهن و بدن و حفظ اختلاف میان فیزیکالیسم و دیدگاه‌های دیگری نظیر «دوگانه‌انگاری جوهری» نیز صادق است و به نظر می‌رسد ضرورت ادعایی در هر مورد کاملاً سست‌بنیاد بوده و ناشی از نگرشی کاملاً یک‌سویه باشد.

اما گذشته از اینکه ضرورت مورد بحث تا چه پایه قابل دفاع و پذیرفتنی باشد، کارآیی تقریر ویلسون موضوعی است قابل بحث. نکته اصلی و ایراد اساسی وارد کردن قید NFM از نظر نگارنده این است که با مسئله ناسازگاری میان «ذهنیت بنیادی» و مادیت به‌عنوان امری پیشینی برخورد شده است و آبشخور چنین برخوردی را می‌توان در میراث دکارتی تمایز افراطی دو جوهر نفس و بدن جست‌وجو کرد. باید اذعان کرد که ورود قید NFM، پاسخگوی مشکل عدم تعیین حد دوم برهان همپل را برطرف می‌کند؛ به این دلیل که با بهره‌گیری از مفهوم جهان‌های ممکن، بر یکی از چندین فیزیک ممکن تأکید کرده و فیزیک‌های خلاف واقع_ البته به‌زعم یک فیزیکالیست_ را نیز لحاظ می‌کند و بنابراین، از جهت فرض چنین فیزیک خلاف‌واقعی، پسینی بودن و بار تجربی فیزیکالیسم مورد تهدید نخواهد بود. اما نکته مورد نظر نگارنده اینجاست که ویلسون برای حل دشواره برآمده از برهان همپل، هزینه‌ای گزاف می‌پردازد: قائل شدن به پیشینی بودن ناسازگاری میان ذهن‌مندی یا ذهنیت

بنیادی و فیزیکی بودن بنیادی.

آیا ممکن نیست موجودی مانند انسان، هم‌بنیادی فیزیکی داشته باشد و هم‌بنیادی غیر فیزیکی یا به اصطلاح رایج در فلسفه ذهن، ذهنی؟ در این صورت، معرفت ما به ناسازگاری میان دو جنبه مورد بحث از هستی او، امری است مؤخر بر تجربه یا مقدم بر آن؟ در صورتی که پاسخ به این پرسش اخیر دایر بر پسینی و مؤخر بر تجربه بودن ناسازگاری مورد بحث باشد، جایی برای قید NFM نخواهد ماند. اما در غیر این صورت _ یعنی در صورت پیشینی بودن _ مسئله از صورت تجربی خود خارج شده و با تجربه‌گرایی منطوی در فیزیکالیسم به‌عنوان ایده‌ای که علی‌الادعا پسینی است و اساساً وجه تفوق و برتری خود را با سایر رویکردهای رقیب همین نکته می‌داند، در تناقض خواهد افتاد. در این صورت، بحث بر سر اثبات به‌طور پیشینی شناخت‌پذیر و تصدیق‌پذیر بودن ناسازگاری مورد بحث متمرکز خواهد بود. در این شرایط، چنان‌که در یک نظام مابعدالطبیعی دیگری، برای تبیین رابطهٔ وجوه مادی و غیرمادی آدمی _ یا به تعبیر رایج در فلسفه ذهن، مسئلهٔ رابطهٔ نفس و بدن _ راه‌حلی وجود داشته باشد که در آن، در عین اینکه انسان به‌لحاظ فیزیکی _ که در اینجا مقصود علوم طبیعی به‌طور کلی و فیزیک به‌طور خاص است _ قابل بررسی باشد و در عین حال بر ذهن‌مندی و وجهی غیرفیزیکی در او تأکید شود، توسل به تجربه و توفیقات علم جدید برای حل اختلافی که اکنون صورتی پیشینی و ماتقدم به خود گرفته است، بی‌وجه خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در مقدمهٔ مقاله، به طرح دو پرسش پرداختیم: ۱. آیا صورت‌بندی‌های موجود از فیزیکالیسم که با نظر جایگزینی تعابیر «مادی» و «فیزیکی» شکل گرفته‌اند و بناست در مباحث فلسفی، جایگزین مادی‌انگاری شوند، به‌رغم مزایایی که این جایگزینی دارد، صلاحیت لازم را دارند و مزایای ادعایی را تأمین می‌کنند؟ ۲. آیا انتظار تحقق تکلیفی هستی‌شناختی از ایده‌ای که ناظر به روابط میان‌نظریه‌ای در علوم بوده و یا در نهایت ناظر به تأکید بر نقش تبیینی بنیادی‌تر فیزیک در قیاس با سایر علوم بوده است، انتظاری بجاست؟ و تأکید کردیم که

پاسخ‌گویی مستدل به این پرسش‌ها، مستلزم بررسی دقیق و موشکافانه تقریرات گوناگون محتوای مفهومی، تعبیر «فیزیکی» است و در خلال مقاله نیز به نقد و بررسی دو تقریر از رویه سلبی که درصدد برطرف کردن مشکلات و عدم انسجام مفهومی فیزیکیلیسم مبتنی بر فیزیک بودند، پرداختیم.

در مورد پرسش نخست، با لحاظ آنچه در بحث از تقریرهای مبتنی بر خصیصه خودانگیختگی و مبتنی بر قید NFM بدان اشاره شد، به نظر می‌رسد به‌سختی می‌توان انتظار پاسخی مثبت را داشت. در هریک از این موارد_ چنان‌که در بخش‌های مربوطه به تفصیل بحث شد_ یا فیزیکیلیسم صورت‌بندی شده، به کار حل مسائل نمی‌آید یا مزایای ادعایی را به‌واسطه تأکید بر صدق پیشینی فیزیکیلیسم از دست می‌دهد. در مورد پرسش دوم نیز باید گفت به نظر می‌رسد، ریشه تمامی مشکلات و اعوجاج‌های مفهومی مورد اشاره در مقاله حاضر، ارائه پاسخ مثبت به این پرسش است. ناگفته نماند که نتیجه مورد نظر این مقاله نکاتی چون تعیین ارزش صدق فیزیکیلیسم و نفی امکان فهم آنچه تعبیری، چون «مادی» و «فیزیکی» درصدد اشاره به آن هستند، نیست؛ بلکه مقصود، نشان دادن آن است که با لحاظ دشواری‌های پیش روی هریک از معانی سه‌گانه تعبیر «فیزیکی»، یا باید به کذب فیزیکیلیسم اذعان کرد که از نظر نگارنده فرضی متنفی است؛ چراکه ارائه یک فهم و یا تعریف از یک مفهوم، اساساً در جایگاهی نیست که بخواهد ارزش صدق آنچه را مادی‌انگاری یا فیزیکیلیسم در پی تأکید بر آن است، مشخص کند یا اساساً فیزیکیلیسم به دلیل همین اعوجاج‌های مفهومی کنار گذاشته شود. البته همواره این امکان وجود دارد که تقریرهای جدیدتر و صورت‌بندی‌های تازه‌تری ارائه شود، اما در هر حال به نظر می‌رسد، مادامی که مشکل ریشه‌ای مورد اشاره، برطرف نشود، صورت‌بندی‌های تازه‌تر نیز سرنوشتی مشابه تقریرات ویلسون، ورلی و دیگران خواهند داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مشاهده نمونه‌هایی از آثاری که به روشنی در این باب بحث کرده‌اند و چنین تقریراتی را پیشنهاد و حمایت کرده‌اند، ر.ک:

1. Jackson: From Metaphysics to Ethics, pp.6-8;
2. Papineau, Philosophical Naturalism, p.30;
3. Stoljar, 2001, p.16;
4. Stoljar, 2002, p.313.

۲. برای مشاهده نمونه‌هایی از آثاری که به روشنی در این باب بحث کرده‌اند، ر.ک:

1. Crane, T & Mellor, D.H, There is no Question of Physicalism, pp.185-87.
2. Melnyk, A, How To Keep the Physical in Physicalism, P.623.

۳. اما به‌رغم ظاهر بدون مشکل این رویکرد، از همان اوایل طرح، مشکلات بسیاری اولاً، درباره اصل تصور تعبیر «فیزیکی» بر مبنای فیزیک و ثانیاً، در مورد ظرفیت این تصور در روشن‌سازی اختلاف میان فیزیکالیسم و سایر دیدگاه‌های رقیب مطرح شد که در بخش‌های همین مقاله بدان خواهیم پرداخت.

۴. برخی فیلسوفان مانند دونالد دیویدسون، قائل به این هستند که اگر اساساً فیزیکالیسم صادق باشد، باید عنوان یک حقیقت مفهومی یا ضروری در نظر گرفته شود (Davidson, 1970: pp116-125)؛ اما اغلب فیلسوفان دیگر چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرند و آن را در صورت صدق، ممکن‌الصدق می‌دانند. برای ارجاعات و بحث‌های دقیق و مفصل‌تر، ر.ک:

Stoljar D., 2001, physicalism.

۵. برای مشاهده تحلیلی در این باب مرجعه به آثار مونترو که اساساً منکر وجود یک محتوای متعین و ایجابی برای تعبیر فیزیکی است و صرفاً امکان تصور آن را به طریق سلبی میسر می‌داند و تفسیری کاملاً رادیکال از رویکرد سلبی دارد بسیار کمک کننده خواهد بود:

1. Montero, B., 1999, "The Body Problem";
2. Montero, B., 2001, Post-Physicalism;
3. Montero, B., 1999, "What is the Physical?"

منابع و مأخذ

۱. بیزونسکی، میشل؛ سرگذشت فیزیک نوین؛ ترجمه لطیف کاشیگر؛ نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸.
۲. کریپکی، سول؛ نام‌گذاری و ضرورت؛ ترجمه کاوه لاجوردی؛ هرمس، ۱۳۸۱.
۳. نویرات، اتو؛ «فیزیکیالیسم»، ترجمه علی مرتضویان؛ فصل‌نامه ارغنون، ج ۷ و ۸، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶.
4. Braddon_Mitchell, D. & Jackson, F.; **Philosophy of Mind and Cognition**; Oxford: Blackwell, 2nd Ed, 2007.
5. Crane, T & Mellor, D.H. ; "**There is no Question of Physicalism**", *Mind*; 99: PP.185–206, 1990.
6. Davidson, D.; "Mental Events", In: David J. Chalmers (ed.) (2002), **Philosophy of Mind: Classical and Contemporary Readings**; New York: OXFORD UNIVERSITY PRESS, 1970. pp.116-125.
7. Dowell, J.L; "Formulating the Thesis of Physicalism: An Introduction", **Philosophical Studies**; 131: PP.1-23, 2006a.
8. Dowell, J.L; "The Physical: Empirical, Not Metaphysical", **Philosophical Studies**; 131: PP.25-60, 2006b.
9. Feigl, H. ; **The “Mental” and the “Physical”**: **The Essay and a Postscript**; University of Minnesota Press, 1958.
10. Hempel, C.; Reduction :Ontological and Linguistic Facets", In: S. Morgenbesser, P. Suppes, and M. White(eds.), **Philosophy, Science, and Method: Essays in Honor of Ernest Nagel**; pp.179-199, New York: St. Martin’s, 1969.
11. Hellman, G.; "Determination and Logical Truth", **Journal of Philosophy**; 82: PP.607-616, 1985.
12. Jackson, F.; **From Metaphysics to Ethics: A Defense of Conceptual**

Analysis; Oxford University Press, 1998.

13. Levine, J.; **Purple Haze: The Puzzle of Consciousness**; OXFORD UNIVERSITY PRESS, 2001.

14. Melnyk, A. ; "How To Keep the Physical in Physicalism", **The Journal of Philosophy**; 94: PP.622-637, 1997.

15. Melnyk, A. ; **A Physicalist Manifesto: Thoroughly Modern Materialism**; Cambridge University Press, 2003.

16. Montero, B.; "The Body Problem", **Nous**; 33: pp.183-20, 1999.

17. Montero, B.; "Post-Physicalism", **Journal of Consciousness Studies**; 8,pp61-80, 2001.

18. Montero, B.; "What is the Physical?", In: B. McLaughlin, A. Beckermann, S. Walter (eds.); **The Oxford Handbook of Philosophy of Mind**; pp.173-189, 2009.

19. Papineau, D.; **Philosophical Naturalism**; Oxford: Blackwell, 1993.

20. Rakova , M.; **Philosophy of Mind A-Z**; Edinburgh University Press, 2006.

21. Smart, J.J.C.; "The Content of Physicalism", **Philosophical Quarterly**; 28: pp.239-41, 1978.

22. Stoljar, D.; "Physicalism", **Stanford On_line Encyclopedia of Philosophy**; 2001.

23. Stoljar, D.; "Two conceptions of the physical", In: David J. Chalmers (ed.), **Philosophy of Mind: Classical and Contemporary Readings**; pp.311-328. New York: OXFORD UNIVERSITY PRESS, 2002.

24. Wilson, J.M.; "On Characterizing the physical", **Philosophical Studies**; 131, pp.61-99.

25. Worley, S.; "Physicalism and the Via Negativa", **Philosophical Studies**; 131, PP.101-126, 2006.